

پدیدارشناسی مصیبت
اسدالله رحمان زاده
۰۲/۵/۸ // ۲۳/۳۰/۷

پیش از پرداختن به پدیدارشناسی مصیبت عاشورا، لازم است نوع این پدیدارشناسی و مفهوم «مصیبت» را روشن سازم.

پدیدارشناسی همزمان سه منبع را همپوشانی می‌کند: اول وضعیت بودن آنکه ادراک، تعامل، و در زبان بیان می‌کند، دوم، متن جهان و اجتماع، و سوم، نص مقدس. کل پدیده یعنی مجموعه تلاقی فرد و متن واقعیت و متن مقدس، به افقی تقلیل پدیدارشناسانه می‌یابد که به آن وجود و معنا می‌دهد و از نظر انتولوژیک اصیل تر است.

با تقلیل پدیدارشناختی منظورمان تقلیل یک کل به اجزاء آن نیست، بلکه برعکس فهم اجزاء در پرتو کلی است که به آن مبنا و معنا می‌دهد. در پدیدارشناسی هوسرل این پدیده «آگاهی ناب» است که تمام پدیدارهای جهان و متن به آن تقلیل می‌یابد. در پدیدارشناسی هایدگر این «هستی» است که تمام پدیدارها به آن تقلیل می‌یابند، یعنی از آن معنا و هستی می‌گیرند. و در پدیدارشناسی ماریون این «دهش» است که تمام پدیدارها به آن تقلیل می‌یابند. و در پدیدارشناسی شهود ایمان پیشافلسفی، این خداوند است که به همه رخدادها و متن مقدس، مبنا و معنا می‌دهد.

پدیدارشناسی همه مباحث فقهی، کلامی، تفسیری را در پرانتز می‌گذارد یا اپوخه می‌کند و به خود رویداد تاریخی توجه نشان می‌دهد. هرچند این اپوخه، در این نوشته، خود اصل ایمان را کنار نمی‌گذارد. برای اینکه با تجربه ای شهودی و حضوری از ایمان به خوانش و پدیدارشناسی تاریخی حادثه عاشورا می‌پردازد. بدون ایمان امکان ورود به پدیدارشناسی متن مقدس نیست. این را به وضوح می‌دانم برای اینکه من این هر دو وضع را تجربه کرده‌ام. خواندن روایت تاریخی پیامبران و امامان و قرآن کریم بدون ایمان مانند رنگ کوری است که دنیا را سیاه و سفید می‌بیند. پس از ایمان و عنایت الهی که همه به اذن او* روی می‌دهد، دنیا برای من رنگ گرفت. و تاریخ اسلام و قرآن کریم را در نور دیگری خواندم.

نکته دیگر که باید روشن کنم اینست که با «مصیبت» منظورم فقط مرگ دردآور امام حسین (ع) و همه مردان خانواده او و اسیر شدن زنان نیست. بلکه به یک مصیبت تاریخی و عمومی تر یا حتی فراتاریخی اشاره می‌کنم، که همان مصیبت است با علم به اینکه «چاره یا حتی دلیل روشنی نیست». به قول زرین کوب، این شعر حافظ بیانگر این نوع مصیبت است:

زان یار دلنوازم شکرپیست با شکایت
گر نکته دان عشقی خوش بشنو این حکایت

بی مزد بود و منت هر خدمتی که کردم
یا رب مباد کس را مخدوم بی عنایت

رندان تشنه لب را آبی نمی‌دهد کس
گویی ولی شناسان رفتند از این ولایت

در زلف چون کمندش ای دل مپیچ کانجا
سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت

چشمت به غمزه ما را خون خورد و می‌پسندی
جانا روا نباشد خونریز را حمایت

در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود
از گوشه‌ای برون آی ای کوكب هدایت

از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود
زهار از این بیابان وین راه بی‌نهایت

ای آفتاب خوبان می‌جوشد اندرونم
یک ساعت بگنجان در سایه عنایت

این راه را نهایت صورت کجا توان بست
کش صد هزار منزل بیش است در بدایت

هر چند بردی آبم روی از درت نتابم
جور از حبیب خوشتر کز مدعی رعایت

عشقت رسد به فریاد ار خود به سان حافظ
قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت

این مصیبت همان «خون ریز را عنایت» باشد و سرهای «مخدوم بی عنایت» را بریده بینی «بی جرم و بی جنایت». انسان گویی گم می‌شود و از سوی خداوند دلیلی، هدایتی را می‌طلبد: که مگر خدا خود نگفته است که:

ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ (سوره یونس، آیه ۱۰۳)

سپس فرستادگان خود و کسانی را که گرویدند می رهانیم زیرا بر ما فریضه است که مؤمنان را نجات دهیم (۱۰۳)

و در مقابل این مصیبت بدون چاره و سراسر ظالمانه، فرد حس می کند که هر آنچه که می دانسته پنبه شده است و در مقابل راهی بی نهایت قرار گرفته است. «راه بینهایت»... و پاسخ شاید نیز در این انکشاف است: «راه بی نهایت»... حافظ رندانه به جهتی از آرامش اشاره می کند:

هر چند بردی آیم روی از درت نتایم
جور از حبیب خوشتر کز مدعی رعایت

عشقت رسد به فریاد ار خود به سان حافظ
قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت

المان هایی که در انتها می آورد خود نوعی پاسخ است به این بن بست. تنها این عشق بدون دلیل و استدلال به خدای خوب است که همه قوه ها از اوست، قوه امیرالمومنین و قوه معاویه، قوه یزید و قوه امام حسین... تا با رضایت، تصور خویش را به گوشه ای از عدم جارو کنیم و بدانیم که ما نمی دانیم و تنها طنین لله (تعلق به خداوند) است که آرامش بخش قلب های شکسته است.

قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (سوره انعام، آیه ۱۶۲)
بگو در حقیقت نماز من و مناسک [و قربانی] من و زندگی و مرگ من برای خدا پروردگار جهانیان است (۱۶۲)

این همان هوای تنفس در عبودیت است. فرد در می یابد که عبودیت ذات انسان است و نه امری حادث. او هر مصیبتی را در شکر می پذیرد و می داند که اصل وجود او به عبودیت شکر وابسته است.

حال بگذارید به این مصیبت بدون دلیل و بدون امید بلاواسطه بیانیشم. مصیبتی که قادر به دیدن آینده دور آن نیستیم یا نبودیم.

شاید بتوان گفت که این بدترین مصیبت برای یک مومن است. این مصیبت از رویای «درخت ملعونه» پیامبر شروع شد که خداوند در قرآن کریم می فرماید:

وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحُوفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا (سوره اسراء، آیه ۶۰)

و [یاد کن] هنگامی را که به تو گفتیم به راستی پروردگارت بر مردم احاطه دارد و آن رؤیایی را که به تو نمایانندیم و آن درخت لعنت شده در قرآن را جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم و ما آنان را بیم می دهیم ولی جز بر طغیان بیشتر آنها نمی افزاید (۶۰)

این واقعا یک کلید است در داستان مصیبت. در تفاسیر، برخی این درخت لعنت شده را همان درخت زقوم در دوزخ می دانند. ولی همانطور که المیزان می گوید:

آری ، [قرآن] از شجره ای اسم برده به نام شجره زقوم و آن را به وصف فتنه توصیف می کند، و می فرماید: « أَمْ شَجَرَةُ الزُّقُومِ إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ (سوره الصافات، آیه ۶۳) » ولی دیگر آن را نه در اینجا و نه در جای دیگر لعنت نکرده، و اگر صرف اینکه در جهنم سبز می شود و مایه عذاب ستمگران است باعث لعن آن باشد، باید خود جهنم و عذاب های آن همه لعن شوند. « ترجمه تفسیر المیزان جلد ۱۳ صفحه : ۱۸۹

منابع مختلف از زبان امیرالمومنین و حسین بن علی و عایشه زن پیامبر و امام باقر و صادق—درود بر آنان—روایت می کنند که این درخت ملعون همان تسلط بنی امیه بر حکومت اسلامی است. یک نمونه این روایت است که: روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: در عالم رؤ یا بنی الحکم و یا بنی العاص را دیدم که بر فراز منبرم جست آنطور که میمونها بالا و پائین می روند، آن روز رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) آنقدر ناراحت به نظر می رسید که توگویی خشم از سر و روی نازنینش می بارید، و دیگر تا زنده بود کسی او را خندان ندید تا از دار دنیا رحلت فرمود.»

و با مصیبت منظور من این نوع مصیبت است، مصیبتی لاعلاج و بدون دلیل روشن، چرا که خداوند می توانست مانع آن شود، اما نمی خواست و نشد. چرا؟

المیزان می نویسد:

«مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ» و فقره « وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ » برقرار است ، مخصوصا با دقت در اینکه قبل از این فقره جمله « وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ » قرار گرفته و آنگاه دنباله هر سه فقره جمله « وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا » آمده است.»

و علامه این مطلب را خلاصه می کند:

پس مراد از «احاطه» در جمله « وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ » به مقتضای سیاق احاطه علمی است، و ظرف «اذ» متعلق به محذوف است ، و تقدیر کلام چنین است «بیباد آور آن زمانی را که به تو چنین و چنان گفتیم، و خلاصه آنچه را که در این آیات برایت گفتیم فراموش مکن که شیوه مردم است مراد بر فساد و فسق و فجور است و در اعراض از یاد خدا و در بی اعتنائی او از اسلاف خود پیروی می کنند، و گفتیم که

پروردگار تو احاطه علمی به سراپای بشریت دارد، و می داند که این شیوه همانطور که در گذشته در بشر جریان داشت در آینده نیز جریان خواهد یافت.»

این نوع مصیبت که بر پیامبر آشکار شد که همه آنچه او کاشته و به نهالی مبدل شده است به دست ناهلان خواهد افتاد، بنا به یک روایت، او را برای همیشه از خنده باز داشت. می خواهم از درون ایمان به خداوند و مفهوم توکل این مصیبت به معنای «بیچارگی» را که یکی پس از دیگری پس از مرگ پیامبر روی داد توصیف کرده و بر آن تأمل کنیم.

عید غدیر خم نتوانست جهت این مصیبت را تغییر دهد، چرا که از پیش خداوند به پیامبر در رویایش نشان داده بود که این راه به بیراهه بنی امیه خواهد رفت. و این تقدیری است که خداوند برای بشر رقم زده است. این تقدیری است که در همان آیه به عنوان احاطه علمی او* و اینکه اعراض از خداوند شیوه مردم است، به آن اشاره رفته است.

مصیبت امیرالمومنین که پس از ۲۵ سال، مردم او را به حکومت خواندند اینست که در طول ۵ سال سه جنگ به او تحمیل شد. در جنگ اول، جنگ جمل، ناکثین و عهد شکنان، طلحه و زبیر و عایشه، به بهانه مرگ عثمان و طمع حکومت، وارد جنگ با امام شدند. اگر این مصیبتی درآورد نبود، چه بود؟ اما این مصیبت درمقابل جنگ صفین در ۳۷ هجری قمری، که امام با معاویه و قاسطین (ستمکاران) وارد کارزار شدند، درآوردتر نبود. با فریب معاویه و نیزه بر قرآن کردن، سپاه علی (درود بر او باد) را فریب دادند و آنها از جنگ با معاویه و عمرو عاص دست برداشتند. حتی داورانی که انتخاب کردند قدرت معاویه در شام را تأیید کردند.

می خواهم روی این حادثه کمی تأمل کنیم. برای اینکه این شکست در جلب اعتماد مردم و سپاهیان برای علی و فرزندان او (درود بر آنان باد) مانند دومینو افکت سلسله مصیبت های همه شیعه را رقم زد. جنگ سوم با خوارج، مارقین، خارج شوندگان از دین، یعنی کسانی که بر هر دو معاویه و علی شوریدند، نمودار بارز این شکاف بود. و عاقبت به دست یکی از خوارج، ابن ملجم، امیر المومنین به قتل رسید. در نتیجه، یک امام پس از دیگری قادر به جلب اعتماد مردم و سپاهیان برای احقاق حق نبودند و نشدند. این باختن اعتماد توده مردم چیست؟ این عدم توانایی در جلب اعتماد و عزم جنگ، خود از ناگزیری فرود مصیبتی می گوید که تا عاشورا ادامه یافت. خداوند آن را در آیه شجره ملعونه پیش بینی کرده و به پیامبر نشان داده بود. سوال اینست چرا خداوند جلوی این فساد را نگرفت؟ چرا امر حق چنین از جهت خویش منحرف شد؟ چرا خداوند به امامان بر حق شیعه یاری نکرد، چنانکه بر پیامبر اسلام یاری نمود؟ این سوال را باز می گذارم تا به آن برگردیم.

مصیبت به مثابه ناگزیری و بیچارگی در دوران امامت امام حسن (درود بر او باد) ادامه یافت. در ۲۱ ماه رمضان سال ۴۰ هجری، در سن ۳۷ سالگی، در خطبه ای امام حسن مردم را به بیعت با خویش دعوت کرد و آنان با او بیعت نمودند. ولی ما می توانیم از همین لحظه اول حدس بزنیم که با شکست علی در

مقابل معاویه چیزی در قلوب مردم شکسته بود. این از حقیقتی تلخ می گوید: قدرت و فتح و پیروزی، ملاک حقیقت می شود. مگر نه اینست که پیامبر حقانیت خویش را با آیات قرآن کریم و با پیروزی بر مکه و مدینه ثابت کرد؟ اعراب زمان پیامبر درباره او چه قضاوتی می داشتند اگر او شکست خورده بود؟ بسیاری، از جمله بسیاری از قوم بنی امیه، از جمله ابوسفیان و معاویه، به پیامبر ایمان آورده بودند برای اینکه او پیروز شده بود.

در مقابل امام حسن، معاویه لشکری بزرگ آماده نمود و به سمت کوفه حرکت کرد. از پیش با تطمیع، سپاهیان امام حسن را به سمت خویش کشید. چرا این سپاهیان عهد شکن شدند؟ امام حسن لشکر دیگری با ۴۰۰۰ سوار به راه معاویه فرستادند. چون معاویه این سپاهیان را نیز تطمیع و از جنگ منصرف کرد، ایشان سپاه ۴۰۰۰ نفری دیگری فرستادند. آنها نیز در مقابل معاویه و تطمیع او سر باختند. آیا ما باید این سپاهیان را متهم کنیم که بی وفا و گمراه بودند؟ حد دوام کجاست؟ اگر ایمان در قلوب سپاهیان ضعیف باشد چگونه در مقابل مصائب جنگ مقاومت کنند؟ چرا این ایمان ضعیف شده بود و چگونه معاویه و ظاهرسازی و زهد و ریای دینی و نیز تطمیع و رشوه دهی و خشونت محض چنین کارساز شده بود؟

معاویه توانسته بود که سپاهیان حتی امیرالمومنین را فریب دهد و آنها از امر امام علی سرتافتند. چگونه فرزند جوان و بی تجربه او بتواند مقابل معاویه بایستد؟ پیروزی، پیروزی می آورد. سوال اینست که چرا خداوند که چنان در جنگ بدر هزاران فرشته را به یاری سپاه پیامبر فرستاد، عزم پیروزی سپاهیان امام علی (ع) و امام حسن (ع) را نداشت و نکرد؟ چنانکه خداوند می فرماید:

إِنْ يَنْصُرُكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (ال عمران، آیه ۱۶۰)

اگر خداوند شما را یاری دهد، کسی بر شما پیروز نخواهد شد، و اگر شما را فروگذارد، کیست که شما را پس از او یاری دهد، و مؤمنان باید که تنها بر خداوند توکل کنند (سوره ۱۶۰) سوره ۳

آیات زیر را برای مراقبه، بدون بسط بیشتر آنها، طرح می کنم:

پاسخ؟

إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَأَخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَن بَيْتَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ (سوره انفال، آیه ۴۲)

آنگاه که شما بر دامنه نزدیکتر [کوه] بودید و آنان در دامنه دورتر [کوه] و سواران [دشمن] پایینتر از شما [موضع گرفته] بودند و اگر با یکدیگر وعده گذارده بودید قطعاً در وعده گاه خود اختلاف میکردید ولی [چنین شد] تا خداوند کاری را که انجام شدنی بود به انجام رساند [و] تا کسی که هلاک شود با دلیلی

روشن هلاک گردد و کسی که زنده شود با دلیلی واضح زنده بماند و خداست که در حقیقت شنوای داناست
(۴۲) ۸

پاسخ؟

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ تَمْ صَرَفَكُم عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (سوره آل عمران، آیه ۱۵۲)

و [در نبرد احد] قطعا خدا وعده خود را با شما راست گردانید آنگاه که به فرمان او آنان را می کشتید تا آنکه سست شدید و در کار [جنگ و بر سر تقسیم غنائم] با یکدیگر به نزاع پرداختید و پس از آنکه آنچه را دوست داشتید [یعنی غنائم را] به شما نشان داد نافرمانی نمودید برخی از شما دنیا را و برخی از شما آخرت را می خواهد سپس برای آنکه شما را بیازماید از [تعقیب] آنان منصرفتان کرد و از شما درگذشت و خدا نسبت به مؤمنان با تفضل است (۱۵۲)

إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَتَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّ لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۱۵۳﴾ ۳

[یاد کنید] هنگامی را که در حال گریز [از کوه] بالا می رفتید و به هیچ کس توجه نمی کردید و پیامبر شما را از پشت سرتان فرا می خواند پس [خداوند] به سزای [این بی انضباطی] غمی بر غمتان [افزود] تا سرانجام بر آنچه از کف داده اید و برای آنچه به شما رسیده است اندوهگین نشوید و خداوند از آنچه می کنید آگاه است (۱۵۳) ۳

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نَعَّاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانِ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿۱۵۴﴾ ۳

سپس [خداوند] بعد از آن اندوه آرامشی [به صورت] خواب سبکی بر شما فرو فرستاد که گروهی از شما را فرا گرفت و گروهی [تنها] در فکر جان خود بودند و در باره خدا گمانهای ناروا همچون گمانهای [دوران] جاهلیت می بردند می گفتند آیا ما را در این کار اختیاری هست بگو سررشته کارها [شکست یا پیروزی] یکسر به دست خداست آنان چیزی را در دلهایشان پوشیده می داشتند که برای تو آشکار نمی کردند می گفتند اگر ما را در این کار اختیاری بود [و وعده پیامبر واقعیت داشت] در اینجا کشته نمی شدیم بگو اگر شما در خانه های خود هم بودید کسانی که کشته شدن بر آنان نوشته شده قطعاً [با پای خود] به سوی قتلگاههای خویش می رفتند و [اینها] برای این است که خداوند آنچه را در دلهای شماست بیازماید و آنچه را در قلبهای شماست پاک گرداند و خدا به راز سینه ها آگاه است (۱۵۴)

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
حَلِيمٌ ﴿١٥٥﴾ ٣

روزی که دو گروه [در احد] با هم رویاروی شدند کسانی که از میان شما [به دشمن] پشت کردند در حقیقت جز این نبود که به سبب پاره ای از آنچه [از گناه] حاصل کرده بودند شیطان آنان را بلغزانید و قطعاً خدا از ایشان درگذشت زیرا خدا آمرزگار بردبار است (١٥٥) ٣

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِدَدًا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١٥٦﴾ ٣
ای کسانی که ایمان آورده اید همچون کسانی نباشید که کفر ورزیدند و به برادرانشان هنگامی که به سفر رفته [و در سفر مردند] و یا جهادگر شدند [و کشته شدند] گفتند اگر نزد ما [مانده] بودند نمی مردند و کشته نمی شدند [شما چنین سخنانی مگویید] تا خدا آن را در دل‌هایشان حسرتی قرار دهد و خدا [است که] زنده می کند و می میراند و خدا [است که] به آنچه می کنید بیناست (١٥٦) ٣

وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ﴿١٥٧﴾ ٣
و اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید قطعاً آمرزش خدا و رحمت او از [همه] آنچه [آنان] جمع می کنند بهتر است (١٥٧) ٣

وَلَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْسَرُونَ ﴿١٥٨﴾ ٣
و اگر بمیرید یا کشته شوید قطعاً به سوی خدا گردآورده خواهید شد (١٥٨) ٣

این سوال ها نیز بخشی از پدیدارشناسی مصیبت است. برای اینکه همانطور که در آغاز نوشتیم در تقلیل پدیدارشناسی حوادث به خداوند، ما همزمان ایمان و متن حوادث و نص مقدس را در نظر می گیریم. در ایمان، ما همه چیز را به خداوند ارجاع داده و قوه و تمکن و معنای هر حادثه ای را از او* می جوییم. این سوال ها بنابراین سوال های پدیدارشناسانه هستند. می خواهیم معنای سیر حوادث را از کل، یعنی از خداوند به جزء، یعنی حوادث، بفهمیم. آیا ما قادر خواهیم شد که توصیف پدیدارشناسانه روشنی از مصیبت به مثابه ناگزیری و بی چارگی داشته باشیم؟ اگر توجه کنید وارد دایره هرمنیوتیک شده ایم. ما از وضعیت بودن ایمان شروع می کنیم. این را یک تاریخدان سکولار نمی تواند درک کند. و سپس ایمان در همه چیز آیات خداوند را می بیند. و می داند لاقوه الا بالله. و سپس ایمان می پرسد: «چرا شکست؟» و ایمان در انتها به خویش باز می گردد، به وضعیت بودن ایمان... وضعیت بودن ایمان چیست؟

لله به مثابه از میان برداشتن نفس

باز آیاتی را مطرح می کنم برای گفتگو با نص مقدس:

وَلَنْبَلُوَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالتَّمَرَاتِ وَبَشِيرَ الصَّابِرِينَ (بقره آیه ۱۵۵)
و قطعاً شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و کاهش در اموال و جانها و محصولات می آزمایم و مزده
ده شکیبایان را (۱۵۵) ۲

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿۱۵۶﴾ ۲
کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد می گویند ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم (۱۵۶)

أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴿۱۵۷﴾ ۲
بر ایشان درودها و رحمتی از پروردگارشان و راهیافتگان خود ایشانند (۱۵۷)

به این سوالات در انتها خواهم پرداخت. در ادامه توصیف پدیدارشناسانه مصیبت به مثابه بیچارگی،
بگذارید به اختصار به ادامه حوادث بپردازیم. صلح امام حسن با معاویه یک نتیجه ناگزیر بود، برای اینکه
امام حسن به وضوح می دید که لشکری در اختیار ندارد. جنگ یعنی شکست و قتل عام. بنابراین او صلح
را برگزید. شرط های امام حسن بر اینکه معاویه پس از خویش فرزندش را به قدرت نرساند و یا شیعیان
را مورد تعقیب و آزار قرار ندهد، همه شرط های مغلوب بوده اند. و کی غالب به شرط های مغلوب پایبند
مانده است؟ داستان امام حسن و قتل او توسط همسرش در سال ۴۹ هجری قمری یک مصیبت اندوهناک
است، برای اینکه ناگزیر و از روی بیچارگی است.

در پدیدارشناسی سیر حوادث تا عاشورا، ما ۲۵ سال حکومت ابوبکر و عمر و عثمان را نادیده گرفته ایم.
بدون شک این امر تصویر مصیبت به مثابه بیچارگی را مبهم می کند. ولی در این فرصت کوتاه ناگزیر
باید بخش هایی را کنار بگذارم.

پس از مرگ امام حسن، شیعیان عراق به امام حسین نامه می نویسند که آماده حمایت از امام هستند تا
معاویه را از خلافت خلع کنند. امام حسین اما شکست پدر و برادر و سستی و عدم ایمان مسلمانان را هنوز
از خاطر نبرده بود. معاویه نیز در پی بیعت گرفتن از امام حسین نبود.

مشکل زمانی شروع شد که پس از شهادت امام حسن (ع)، معاویه به آزار و اذیت بیشتر شیعیان پرداخت.
خوبست که به یاد داشته باشیم که معاویه پسر ابوسفیان است و هر دو در جنگ بدر بر علیه پیامبر می
جنگیدند. اینها ایمانشان از ترس شمشیر بدست آمده بود. اینست که دشمنی دیرینه معاویه با علی (ع) اکنون
همه شیعیان علی (ع) را در بر گرفته بود. از سال ۴۹ هجری قمری که امام حسن در گذشتند تا به ۶۰
هجری قمری که معاویه مرد، این ظلم و تعدی بر شیعیان ادامه داشته است. شکست علی توسط معاویه
مصیبتی ناگزیر بود. آیا خداوند می خواهد پیامی را به مسلمانان جهان برساند؟ ریشه این طغیان کبیر
چیست که حتی در حضور قرآن کریم، و قرآن ناطق، علی ابن ابی طالب و امامان حسن و حسین، مردم

اینگونه در مقابل خدعه و قدرت و خشونت ایمانشان را از دست می دهند یا گمراه می شوند و از قدرت و خدعه و خشونت پیروی می کنند؟

آیا بسیاری از آنان که ایمان آوردند همان مصداق عرب های بادیه نشین نیستند که خداوند در قرآن کریم درباره آنها می فرماید:

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (سوره حجرات، آیه ۱۴)

بادیه نشینان گفتند ایمان آوردیم بگو ایمان نیاورده اید لیکن بگویید اسلام آوردیم و هنوز در دلهای شما ایمان داخل نشده است و اگر خدا و پیامبر او را فرمان برید از کرده هایتان چیزی کم نمی کند خدا آمرزنده مهربان است (۱۴) ۴۹

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (۱۵) ۴۹

در حقیقت مؤمنان کسانی اند که به خدا و پیامبر او گرویده و شك نیاورده و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کرده اند اینانند که راستگارانند (۱۵)

آیا ما واقعاً با چنین مومنانی در زمان امیرالمومنین و امام حسن و حسین مواجه بودیم؟ به نظر می آید در همان زمان قدرت گیری اسلام، یک ضعف بنیادین مانند ترکی در بن ساختمان، آن را در معرض ریزش قرار می داد: و آن ایمانی از روی ترس و به واقع تسلیم شدن بود نه ایمان. اینست که خداوند در آیه ۶۰ سوره اسراء از درخت ملعونی در رویای پیامبر می گوید و آینده ای شوم را به او نشان می دهد. این درخت، ریشه و شاخه و برگهای بسیار از دوران جاهلیت دارد.

جدا از قلت و سستی ایمان مسلمانانی که گرد امامان شیعه جمع می شدند، در این مشاهده پدیدارشناسانه، ما متوجه نکته ای می شویم که پیشتر هم خاطر نشان کردم. به نظر می رسد که امیرالمومنین و امام حسن و حسین قادر نبودند ایمانی ژرف را در میان لشکریان خویش برانگیزند. این شاید برمی گردد به ۲۵ سال حکومت ابوبکر و عمر و عثمان پیش از حکومت علی (ع). این موضوع نیاز به تحقیق مستقلی دارد.

بهرحال، بنا به روایت های متفاوت، یک یا دو سال و یا ۶ ماه پیش از مرگ معاویه در سال ۶۰ هجری، امام حسین خود را ناگزیر دیده بود که در مقابل ظلم و جور دستگاه بنی امیه بایستد. یعنی روند این سالها ظلم، بخصوص این ۱۱ سال اخیر پس از مرگ برادرش امام حسن، ظلمی که به نام اسلام در اقصی نقاط سرزمین اسلامی روی می داد، امام حسین را به لحظه تصمیم آورد. این لحظه تصمیم ۶ ماه یا یک یا دو سال (بنا به روایت های گوناگون) قبل از مرگ معاویه، امام حسین و همه اهل خانواده و اصحاب و انصار را برای حج به مکه آورد. امام حسین همه خانواده و پیروان خویش را که حدود ۷۰۰ نفر می شدند در آنجا جمع می کند. در آنجاست که خطبه منا را ابراز می دارد. در این خطبه است که از یاران خود می

خواهد که این پیام را به شهرهای خود ببرند و به قبایل و خانواده های خود بازگو کنند، ایشان را دعوت نموده و به امر اطاعت پروردگار و ولایت امام بر حقّ فرا خوانند. اینهمه نشان می دهد که امام حسین (ع) خود را برای برپایی حکومت علوی یا مرگ آماده می کردند.¹

این وضعیت بودن یا مرگ یا عدالت و نجات اسلام را می توان در نامه یک خطی امام حسین، آنگاه که در سرزمین کربلاء مستقر گردید، به برادرش محمدبن حنفیه در مدینه نوشت، یافت؛ با این عبارات:

« بسم الله الرحمن الرحيم. این نامه ایست از حسین بن علی به محمدبن علی و دیگران از بنی هاشم که نزد او هستند؛ پس از حمد و ثناء الهی،

فَكَأَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ وَ كَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ وَ السَّلَامُ.
گویا دنیا هیچگاه نبوده است و گویا آخرت همیشه بوده است.

والسلام»

کامل الزیارات؛ باب ۲۳؛ حدیث ۱۷

حرکات بعدی امام حسین (ع) تدارک قیام بر علیه دستگاه بنی امیه است. اینست که پس از مرگ معاویه و قدرت گیری یزید، وقتی ولید، حاکم مدینه، به شتاب به سوی او آمد که از او بیعت بگیرد، امام حسین ۳۰ فرد مسلح از خانواده و پیروان را بیرون درب خانه حاکم مدینه قرار می دهد و سپس به او اعلام می کند که با یزید بیعت نخواهد کرد. او تا لحظه آخر برای امکان یک قیام عمومی برنامه ریزی می کرد و امیدوار بود. و مصیبت به مثابه بیچارگی—همین همه درب ها را کوبیدن و سپس مرگ خویش و همه مردان و برخی کودکان خانواده خویش و اسیری زنان را پذیرفتن است. او می دانست که چه می کند و حرکت او صرفاً از روی استیصال یا آرزوی مرگ نبود. این نکته مهمی است. او به استقبال مصیبت نرفت، اما برای مواجهه با مصیبت دلیل داشت. دلیلی وجودی و در اوج انسجام وجودی. در زندگی لحظاتی است که باید چنین آماده زندگی و مرگ بود که «گویا دنیا هیچگاه نبوده است و گویا آخرت همیشه بوده است.»

از این نظر یک نکته در حرکت امام حسین (ع) قابل توجه است: در هیچ مقطعی او به حرکت های تروریستی و ضربه زدن و مخفی شدن و یا رویارویی و مقابله بدون پشتیبانی مردم با سپاه دشمن نپرداخت. او همواره موقعیت خویش را در وضعیت دفاعی قرار داد. چرا؟

¹ قم به قم از غدیر تا عاشورا نوشته علی مهدی پناه (بهر روز گردون پناه)، انتشارات نورگیتی، ۱۳۹۸

از نظر پدیدارشناسی، قیام امام حسین نمونه بارز کسی است که خداوند را می‌زید. او خداوند را در هر لحظه می‌بیند. او درخت ملعون بنی‌امیه را از زبان پیامبر و پدرش امیرالمؤمنین شنیده بود. او می‌دانست که این درخت ریشه اسلام را در خطر قرار می‌دهد. او شکست پدر را مقابل معاویه و تزویر دید. او شکست برادر و صلح اجباری او را با معاویه نظارت کرد. آنها همه در مصیبت به مثابه بیچارگی به سر بردند... این بیچارگی اعلام می‌کرد که ایمان در قلب مردم زمانه او ریشه نکرده است... نه هنوز و نه به اندازه کافی... قرآن چون درختی تازه و شاداب سر برکرده بود، ولی قلب‌ها هنوز تاب درک ژرف و زیستن انسجام آن را نداشتند. اینست که به سادگی فریب معاویه را خوردند و حتی قرآن ناطق، علی ابن ابی طالب نیز نتوانست در دل آنها رخنه کند. خداوند این فتنه را آماده و پیش‌بینی کرده بود. بشر هنوز آمادگی آن را نداشت. هنوز راه، دشوارتر و سنگلاخ‌تر از باور سست اعراب، پس از مرگ پیامبر بود. سوال اینست که امام حسین حکمت الهی را چگونه می‌دید؟ چگونه مصیبت به عنوان ناچاری را که تا لحظه مرگ تحمل کرد، می‌دید و می‌فهمید و چه رابطه‌ای با خداوند داشت؟

در ۲۸ رجب سال ۶۰ هجری، امام حسین با همه اهل بیت خود، جز برادر خود محمدبن حنفیه که بنا به روایتی، به او پیشنهاد حرکت به مکه را داده بود، عازم مکه گردید. بنا به روایت شیخ مفید در وقت بیرون رفتن از مدینه، امام حسین این آیه را تلاوت می‌کرد:

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (سوره قصص، آیه ۲۱)
 آنگاه [موسی] از آنجا ترسان و نگران بیرون شد و گفت پروردگارا مرا از قوم ستمکار نجات بده (۲۱)
 ۲۸

و باز شیخ مفید نقل می‌کند که در شب جمعه سوم ماه شعبان، امام حسین وارد مکه گردید و این آیه را تلاوت می‌کرد:

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْفَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ (قصص، آیه ۲۲)
 و چون رو به سوی مدین نهاد، گفت باشد که پروردگارم مرا به راه راست راهنمایی کند (۲۲) ۲۸

همانطور که پیشتر گفتیم، در مسیر این پدیدارشناسی، ما همه تفاسیر و گمانه‌زنی‌ها را در پرانتز می‌گذاریم و سعی می‌کنیم که تاریخ را تا آنجا که بتوان، همانطور که اتفاق افتاده است، مورد نظر قرار دهیم، با تقلیل پدیدارشناسانه همه حوادث به خداوند.

از روی اطلاعاتی که به دست ما رسیده است می‌دانیم که امام حسین هنوز امید دارد که چیزی رُخ دهد. قیامی شکل گیرد. اگر نقل شیخ مفید صحیح باشد، آیاتی که امام حسین در خروج از مدینه و ورود به مکه از سوره قصص بر زبان می‌آورند خود نشانه امید است. شاید اتفاقی روی دهد. شاید خداوند چون درختی بر او ظاهر شود... شاید مردم به گردش حلقه زنند...

در همین هنگام است که به قولی مردم کوفه ۱۲۰۰۰ نامه برای حمایت به او می فرستند. و امام برای اطمینان خاطر مسلم بن عقیل و دیگرانی را به نزد کوفیان فرستاد. نمی خواهم روایت تاریخ را تکرار کنم. هدفم نشان دادن اینست که امام تا روزهای نزدیک به آخر... شاید پیش از ورود به کربلا هنوز امید داشتند که چیزی روی دهد و سرنوشت تغییر کند. اگرچه در هنگام عزیمت از مکه به کوفه در خطبه ای از مرگ خویش سخن گفتند، ولی هنوز از مرگ مسلم بن عقیل در آن هنگام خبر نداشتند. بلکه آمادگی خویش را برای مرگ اعلام می کردند. ناگزیرم که گفته امام صادق (درود بر او باد) را که پیامبر بر امام حسین ظاهر شد و خبر شهادت خود و خانواده اش را به او داده بود در پرانتز بگذارم. می خواهم به پدیدارشناسی خود سیر سفر و مرگ امام حسین بپردازم.

قاطعیت یزید و اصحاب او مانند ابن زیاد در کشتن هانی و مسلم بن عقیل... دل مردمان کوفه را لرزاند. این ساده است که در خانه بنشینیم و برخی از مردم آلمان را که در آغاز مخالف هیتلر بودند برای الحاق به هیتلر ملامت کنیم. خشونت هیتلری خوفی در دل مردمان ایجاد کرده بود. بطور مشابه خشونت ابن زیاد و یزید خوفی در دل مردم کوفه ایجاد کرد. مسئله اینست که در قلوب مردم آلمان نمونه ایمان نبود. امام حسین نیز فرصتی نداشت که در میان مردم کوفه به سر برد. کوفیان او را از دور حمایت می کردند. اما حضور امام زنده که در یگانگی وجودی به آنها امر الهی را نشان دهد، غایب بود. مردم به نمونه زنده نیاز دارند. این مردم حق و حقیقت را گم کرده بودند.

در راه کوفه، امام به روشنی با سرنوشت مرگ خویش آشنا بود. ولی همانطور که روایت برخوردهایش با حر بن ریاحی نشان می دهد، او تلاش می کند که به مکه و مدینه بر گردد که حرّ مانع او می شود و می خواهد امام را به کوفه و نزد ابن زیاد ببرد که امام ممانعت می کند و از این روست که حر بن ریاحی به او می گوید: «حال که از آمدن به کوفه سر باز می زنی، پس راهی را انتخاب کن که نه به کوفه منتهی شود و نه تو را به مدینه برگرداند.»

این مصیبت ناگزیر و بی چارگی در کربلا با تمام قدرت بر امام حسین فرود آمد.

در انتها می خواهم برگردم به آن نکته اول که در پدیدارشناسی واقعیت قدسی و شهادت امام حسین و اعضای اهل بیت او ما ناگزیرم وارد فضای ایمان شویم. یعنی این پدیدارشناسی بدون ایمان تشریح جسد مرده ای خواهد بود که مدتهاست جان از بدن او رفته است.

سوال پدیدارشناسانه اینست که چه چیزی امام حسین را نگاه می داشت؟ حس و حال او در آن روزهای کربلا چه بود که خواهرش زینب (درود بر او باد) در پاسخ به سوال ابن زیاد که «كَيْفَ رَأَيْتَ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ وَ أَهْلِ بَيْتِكَ: عمل خدا با برادرت و اهل بینت را چگونه دیدی؟»، فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً: من جز زیبایی چیزی ندیدم.»

این پاسخ برای من بسیار پر معناست برای اینکه ورود من از بی دینی به دنیای دین در سن ۴۵ سالگی و با عنایت الهی، مانند ورود از دنیایی سیاه و سفید به دنیایی رنگی بود. کیفیت لحظه ها و صحنه ها متحول شد. احساس من در مقابل مرگ تغییر کرد. معنای مرگ تغییر کرد. بدون شک وارد یک راه شدم، یک سلوک... که به زندگی من معنا می داد. اگر ایمان جهان مرا، که گنهکاری بیش نبودم، چنین تغییر داده است، درباره وضعیت بودن امام حسین چه می توان گفت؟

این وضعیت بودن در یک کلمه در «توکل» خلاصه می شود. اما یک دریا حرف و حس و حال در این یک کلمه خفته است. پیشتر پرسیدم چرا خداوند امام حسین را مانند جنگ بدر با هزاران فرشته یاری نکرد؟ پاسخ آن را در جنگ احد می توانیم گرفت. در جنگ احد، مسلمانان در آغاز در حال پیروزی بودند ولی سپس شکست خوردند. خداوند در قرآن کریم علل این شکست و حس و حال مومنان را توضیح می دهد.

در توضیح علت شکست جنگ احد، اگر دقت کنیم، از زوایای متفاوت خداوند بر یک نکته کلیدی تأکید می کند: عامل و قادر دانستن خود، خود و نفس خویش را در مرکز قرار دادن، به دنبال غنائم برای نفس خویش رفتن، و محوریت نفس به طور اعم. در آیات گوناگون خداوند می فرماید که شرط امکان اینکه خداوند به مومنان کمک کند اینست که آنان به خداوند توکل کنند. در پاسخ به ابلیس که من همه مومنان و فرزندان آنها را گمراه خواهم کرد، خداوند می فرماید: نه بندگان خالص او* را که به خداوند توکل می کنند.

کلید مطلب از میان برداشتن نفس خویش (چه در پیروزی و شکست و چه در خواست غنائم و چه در ظن و گمان به خداوند... است) و سپردن رشته امور به او*ست. اگر مومنان قادر بودند که مومن بمانند و رشته امور، از جمله نفس خویش را، به خداوند بسپارند، آنگاه از او* یاری دریافت می کردند.

این ما را بر می گرداند به راز عبودیت و جابجایی نفس از خویش به خداوند. فی الواقع پدیدارشناسی مصیبت به مثابه ناگزیر ناگزیر ما را به تقلیل پدیدارشناسی می برد که فرد تا زمانی که در عبودیت به سر می برد درک او از مصیبت متحول می شود. بنابراین عجیب نیست که در لحظات آخر امام حسین غرق خون، کتف بریده، پیشانی شکافته، بدن پر از تیر، سینه از نیزه شکافته... فریاد کودکان و زنان آل علی قلبش را میفشارد، کمی آنطرفتر اجساد بچه ها و نوه های علی چون گل های زیبایی اما پژمرده و ریخته در کنار هم... امام آخرین جملات را بر زبان جاری می کند. امام این کلمات را نه در کنار درختی و جویباری و خانواده بر زبان می آورد:

«اللَّهُمَّ! مُتَعَالَى الْمَكَانِ، عَظِيمِ الْجَبْرُوتِ، شَدِيدِ الْمَحَالِ، غَنِيٌّ عَنِ الْخَلَائِقِ، عَرِيضُ الْكِبْرِيَاءِ، قَادِرٌ عَلَى مَا نَشَاءُ، قَرِيبُ الرَّحْمَةِ، صَادِقُ الْوَعْدِ، سَابِقُ النِّعْمَةِ، حَسَنُ الْبَلَاءِ، قَرِيبٌ إِذَا دُعِيَ، مُحِيطٌ بِمَا خَلْفَتْ، قَابِلُ النُّوبَةِ لِمَنْ تَابَ إِلَيْكَ، قَادِرٌ عَلَى مَا أَرَدْتَ، وَ مُدْرِكٌ مَا طَلَبْتَ، وَ شَكُورٌ إِذَا شُكِرْتَ، وَ ذَكُورٌ إِذَا ذُكِرْتَ، أَدْعُوكَ مُحْتَاجاً، وَ أَرْغَبُ إِلَيْكَ فَقِيراً، وَ أَفْرَعُ إِلَيْكَ خَائِفاً، وَ أَبْكِي إِلَيْكَ مَكْرُوباً، وَ اسْتَعِينُ بِكَ ضَعِيفاً، وَ أَتَوَكَّلُ

عَلَيْكَ كَافِيًا، أُحْكُمُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا، فَإِنَّهُمْ عَرُونَا وَ خَدَعُونَا وَ خَدَلُونَا وَ عَدَرُوا بِنَا وَ قَتَلُونَا، وَ نَحْنُ عِثْرَةُ نَبِيِّكَ، وَ وُلْدُ حَبِيبِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، الَّذِي اصْطَفَيْتَهُ بِالرَّسَالَةِ وَ انْتَمَنَتْهُ عَلَيَّ وَ حَيْكَ، فَاجْعَلْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا فَرْجًا وَ مَخْرَجًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»².

«ای خدای متعال امکان، عظیم الجبروت و شدید المحال، تو از خلاق غنی هستی، کبریای تو عریض و قادر هستی بر آنچه خواهی، بر خلق خود احاطه داری... و آنچه بخواهند ادراک می کنی، هنگامی که تو را شکر کنند تو نیز شکر می کنی و هنگامی که تو را یاد کنند تو نیز یاد می کنی، تو را میخوانم در حالیکه محتاج تو هستم و به تو راغبم در حالی که فقیرم، بسوی تو ناله می کنم.....خدایا بر قضای تو صبر می کنم، هیچ معبودی جز تو نیست ای فریاد رس بیچارگان... ای همیشگی که زوال نداری.....»

و دیگر کلامی از امام در تاریخ ثبت نشده است.³

² خدایا! ای بلند جایگاه! بزرگ جبروت! سخت توانمند (در کیفر و انتقام)! بی نیاز از مخلوقات! صاحب کبریایی گسترده! بر هر چه خواهی قادری! رحمتت نزدیک! پیمانست درست! دارای نعمت سرشار! بلایت نیکو!

هر گاه تو را بخوانند نزدیکی! بر آفریده‌ها احاطه داری! توبه‌پذیر توبه‌کنندگانی! بر هر چه اراده کنی توانایی! و به هر چه بخوانی می‌رسی!

چون سپاست گویند سپاسگزاری! و چون یادت کنند یادشان می‌کنی!

حاجتمندانه تو را می‌خوانم و نیازمندان به تو مشتاقم و هراسانه به تو پناه می‌برم و با حال حزن به درگاه تو می‌گریم و ناتوانمندان از تو یاری می‌طلبم تنها بر تو توکل می‌کنم، میان ما و این قوم حکم فرما!

اینان به ما نیرنگ زدن، ما را تنها گذارده، بی وفایی کردند و به کشتن ما برخاستند.

ما خاندان پیامبر و فرزندان حبیب تو محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله هستیم، همو که او را به پیامبری برگزیدی و بر وحی‌ات امین ساختی. پس در کار ما گشایش و برون رفتی قرار ده، به مهربانیت ای مهربانترین مهربانان.

آنگاه افزود: «صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبِّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ، يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، مَالِي رَبِّ سِوَاكَ، وَلَا مَعْبُودَ غَيْرِكَ، صَبْرًا عَلَى حُكْمِكَ يَا غِيَاثَ مَنْ لَا غِيَاثَ لَهُ، يَا دَائِمًا لَا نِفَادَ لَهُ، يَا مُحْيِيَ الْمَوْتَى، يَا قَائِمًا عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ، اِحْكُمْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ»

پروردگارا! بر قضا و قدرت شکیبایی می‌ورزم، معبودی جز تو نیست، ای فریادرس دادخواهان! پروردگاری جز تو و معبودی غیر از تو برای من نیست.

بر حکم تو صبر می‌کنم ای فریادرس کسی که فریاد رسی ندارد! ای همیشه‌ای که پایان‌ناپذیر است! ای زنده‌کننده مردگان! ای برپادارنده هر کس با آنچه که به دست آورده! میان ما و اینان داوری کن که تو بهترین داورانی. (مقتل الحسین مقرر، ص ۲۸۲)

³ در نوشتن این مطلب از کتاب «قدم به قدم از غدیر تا عاشورا» نوشته علی مهدی پناه (بهبروز گردون پناه) بهره بسیار بردم.